

چیستی علوم انسانی اسلامی از منظر آیت‌الله جوادی آملی

حسین حاج محمدی *

چکیده

ایده علوم انسانی اسلامی چندین دهه است که در حوزه‌های معرفتی جهان اسلام مورد بحث و بررسی است. در این راستا آیت‌الله جوادی آملی از جمله اندیشمندانی است که در بستر حکمت و فلسفه اسلامی درباره این موضوع ضمن مباحث مختلف دیدگاه خویش را ارائه داده است. ایشان از رهگذر عبور از تلقی تجربه‌گرایانه به علم و علوم انسانی نافی تقید علم در معنای حسی و تجربی است و معتقد است هویت علم و از جمله علوم انسانی در انکشاف آن نسبت به معلوم است. ایشان با تمایز میان دو دسته معلومات در علوم طبیعی و علوم انسانی، معیار اسلامی بودن علوم انسانی را علاوه بر انکشاف علم نسبت به معلوم، تطابق موضوع با اراده تشریحی خداوند می‌داند، بدین صورت که اگر موضوع علوم انسانی در نسبت با اراده تشریحی خداوند در نظر گرفته شود و علوم انسانی متکفل بررسی چنین موضوعی باشد، علوم انسانی اسلامی محقق خواهد بود.

کلیدواژه‌ها

علم دینی، علوم انسانی اسلامی، اعتباریات، علم اسلامی
شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران. ایران. (h.hajmohamadi@ut.ac.ir)

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۸)

□ حسین حاج محمدی (۱۴۰۳). چیستی علوم انسانی اسلامی از منظر آیت‌الله جوادی آملی، فصلنامه حکمت/اسراء، ۳(۴۶)، ۳۱-۵۹.

doi: 10.22034/isra.2025.478430.2011

مقدمه

پیشینه مسئله نسبت علم (عقل) و دین (وحی) در سنت اندیشه اسلامی به آغازهای آن بازمی‌گردد، هر چند که پس از مواجهه مسلمانان با تمدن غربی صورت و ابعاد تازه‌ای یافته است، به گونه‌ای که امروزه دانشمندان مسلمان به دلیل مواجهه تمدنی با جهان غرب، با نظریاتی مواجه‌اند که رویکردی سکولار و غیر الهی درباره هویت علم دارند. چنین مواجهه‌ای اندیشمندان مسلمان را در معرض این سؤال قرار داده است که در تمایز با علم و علوم انسانی سکولار و الحادی، علم و علوم انسانی دینی چیست، چه ویژگی‌هایی داشته و معیار آن چیست؟ اندیشمندان معاصر مسلمان در این زمینه مباحث مختلفی را ارائه کرده‌اند، آیت‌الله جوادی آملی نیز مباحث متعددی را در این زمینه بیان داشته‌اند. اگرچه تاکنون مقالات متعددی درباره چیستی علم دینی از دیدگاه ایشان نگاشته شده است، اما چیستی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه آیت‌الله جوادی به عنوان پژوهشی مستقل مورد توجه قرار نگرفته است. نظر به آنچه بیان شد، مسئله اصلی این نوشتار تبیین دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی درباره چیستی علوم انسانی اسلامی است و در این راستا نیاز است پرسش‌های ذیل پاسخ داده شود:

- از منظر آیت‌الله جوادی آملی علوم چگونه طبقه بندی می‌شوند؟

- جایگاه علوم انسانی در طبقه بندی علم چیست؟

- علوم انسانی چیست و معیار تمایز آن از علوم طبیعی چه می‌باشد؟

- معیار اسلامی بودن علوم انسانی چیست؟

در مقاله پیش رو، ابتدا مفاهیم علم، دین و علم دینی از منظر آیت‌الله جوادی آملی بررسی شده و سپس به ترتیب به سوالات فوق پاسخ داده می‌شود. این نوشتار با

بهره‌گیری از روش اسنادی و رجوع به آثار آیت‌الله جوادی آملی به مسائل مطرح شده پاسخ خواهد داد. آثار منتشر شده آیت‌الله جوادی آملی و نیز منابع اطلاعاتی مرتبط با سوالات، منابع این مقاله را تشکیل می‌دهند. بدین منظور این منابع و آثار شناسایی و مطالعه شده و مباحث مرتبط از آن‌ها استخراج شده است، آنگاه با تنظیم منطقی و تجزیه و تحلیل داده‌ها، یافته‌های پژوهش حاضر حاصل شده است.

در ارتباط با پیشینه پژوهش قابل ذکر است که اگرچه درباره چستی علم دینی از منظر آیت‌الله جوادی آملی و نقد، بازخوانی و بررسی و تحلیل دیدگاه ایشان تاکنون مقالات متعددی نگاشته شده است، اما بررسی پایگاه‌های مختلف اطلاعاتی نشان می‌دهد پژوهشی در موضوع علوم انسانی اسلامی از دیدگاه ایشان صورت نگرفته است.

چستی علم

مفهوم علم، یکی از مفاهیم اصلی است که تعریف آن تأثیر مهمی در تبیین چستی علوم انسانی اسلامی دارد. این مفهوم به دو صورت پیشینی و پسینی قابل تعریف است. البته دو واژه پیشینی^۱ و پسینی^۲ به ترتیب به معنی آنچه از پیش می‌آید (پیشینی) و آنچه بعد می‌آید (پسینی) می‌باشند. این تمایز، تمایزی معرفت‌شناختی است که در فلسفه دوره جدید غرب و به خصوص در فلسف کانت با توجه بیشتری مطمح نظر است و به این اشاره دارد که چگونه و بر چه اساسی یک گزاره قابل دانستن است. یک گزاره به طور پیشینی قابل دانستن است، اگر به طور مستقل از تجربه قابل دانستن باشد. و متقابلاً یک گزاره پسینی است اگر دانستن آن از تجربه مستقل نباشد. اگرچه در این مقال معنای اصطلاحی این دو واژه در فلسفه جدید غرب مورد توجه نیست، بلکه تعریف مبتنی بر مبانی فلسفی و تعریف تحقق یافته در تاریخ فرهنگ از یک امر مدنظر است.

1 . a priori

2 . a posteriori

تعریف پیشینی علم

براساس معنای پیشینی علم، یعنی تعریف علم بر اساس مبنای فلسفی، باید گفت در حکمت اسلامی علم امری وجودی است و به معنای حضور مجرد در نزد مجرد است. تفسیری وجودی از علم متلازم با این است که علم سکوت و شنیدن است و حقیقتی است که بر انسان رخ می‌نماید. (پارسانیا، ۱۴۰۱، ص. ۲۵۵) «علم، وصفی است که همواره به معلوم اضافه شده و معلوم را نشان می‌دهد؛ بنابراین، علم نمی‌تواند بدون معلوم باشد. در ارتباط با این ویژگی توجه به دو امر ضروری است، ذات اضافه بودن علم مطلق و کلی نیست و شامل همه اضافات و نسب نمی‌شود؛ بلکه اضافه شدن صرفاً به معلوم است، همچنین ویژگی مضاف بودن علم در مقام هویت و حقیقت علم مطرح نیست؛ بلکه این سخن در افق مفهوم است، یعنی در جایی است که با بازنمایی علم در افق مفهوم مواجه می‌شویم و از حیث مفهومی آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ در غیر این صورت اگر نسبت و اضافه در مقام هستی و هویت علم باشد، هیچ عالمی نمی‌تواند با علم خویش نسبت به معلوم انکشافی داشته باشد زیرا همواره واسطه‌ای در میان خواهد بود و این امر مستلزم تسلسل است، همچنین اگر ذات اضافه بودن در مقام هویت و هستی علم باشد هیچ حقیقتی نمی‌تواند نسبت به ذات خود علم داشته باشد؛ زیرا بین هر شیئی و ذات آن وحدت و یگانگی است و در متن وحدت و یگانگی، کثرت و نسبتی وجود ندارد». (پارسانیا، ۱۳۹۶، ص. ۶۶)

براساس جهان بینی توحیدی، علم از سنخ وجود و هستی است، بنابراین وجود علم نیز نظیر سایر موجودات مخلوقی الهی و از عطایای الهی به انسان است، زیرا علم به عنوان امری وجودی یا واجب است یا ممکن و از آنجا که واجب نیست و یقیناً ممکن است، از مخلوقات حق تعالی است و آیت و مخلوق خداوند است (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۲۵-۲۳)؛ همانگونه که

خداوند متعال می فرماید: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق، ۱۵). علم نوری است که به ذات خود، روشن و روشنگر است. علم، نور و وجودی پُر برکت است که در قلب هر کس که مشیئت حق تعالی اقتضا کند قرار می دهد (امام جعفر بن محمد علیهما السلام، ۱۴۰۰ق، ۶) و عالم با نوری که خدا به او داده اوج می گیرد و ارتقاء پیدا می کند. انسان‌ها به برکت علم به واقع می‌رسند و اگر بهره‌ای از واقع می‌برند به وسیله همین چراغ است. انسان با چشم و گوش و قلبی که خداوند به او داده است به امور مختلف علم پیدا می‌کند؛ لکن آدمی همانگونه که از وجود خود به حدوث آن و نیازی که وجود او به غیر دارد غافل می‌شود و از آن تفاسیر غلطی می‌کند، از علمی که خداوند به او داده است نیز غفلت کرده و به جای گوش سپردن به آن، با اغراض و اهدافی که دارد، بر آن می‌افزاید و با تحریفات و تفاسیر غلطی که انجام می‌دهد، آنچه را که داشته است، به جهل بدل می‌کند (نهج البلاغه، حکمت ۲۷۴؛ جوادی آملی، ۱۴۰۱، ۲۴).

تعریف پسینی علم

آنچه بیان شد در مقام تعریف علم به نحو پیشینی بود، اما در تعریف به نحو پسینی به این می‌نگریم که در نزد یک جامعه، فرهنگ و تاریخ چه مفهومی می‌یابد. پرسش اول بر مدار یک بحث فلسفی و مبنایی شکل می‌گیرد و پرسش دوم، مطالعه پسینی درباره علم است. معنای مورد نظر آیت‌الله جوادی آملی از علم، معنایی است که فیلسوفان جهان اسلام از فارابی تا ابن‌سینا، سهروردی، خواجه‌نصیرالدین طوسی، صدرالمتألهین و حکمای نوصدرایی معاصر از آن استفاده کرده‌اند. این معنا با مفهوم علم در جهان مدرن متفاوت است. این معنای علم، اگرچه حس و تجربه را ابزار تأمین و تحصیل برخی از علوم می‌داند، علم را محدود به آن نمی‌کند. علم در این معنا چند ویژگی دارد:

- دانش‌های حسی، تجربی، عقلی، شهودی و وحیانی را در برمی‌گیرد.

- میان همه مراتب علم، پیوستگی و یکپارچگی وجود دارد. بنابراین، در این دیدگاه نمی‌توان علوم حسی و آزمون‌های تجربی را مستقل از عقبه عقلی و یا شهودی آن مطرح کرد.

- علم همواره با محوریت عقل در عرصه فرهنگ و تاریخ بشری حاضر می‌شود، از این رو تمامی دستاوردهای علمی بشر همان دستاوردهای عقلی اوست؛ البته عقل به تنهایی ابزار تأمین معرفت علمی نیست بلکه در تعامل با سایر امور منجر به معرفت علمی برای انسان می‌شود. عقل در تعامل با حس و وحی، سطوح مختلفی از عملیات علمی را تأمین می‌کند، عقل در تعامل با حس و آزمون، به صورت عقل تجربی؛ در تعامل با وحی و نقل حاصل از وحی، به صورت عقل استنباطی؛ و در تعامل با شهودهای باطنی فرد به صورت عقل تجریدی ظاهر می‌شود. فعالیت‌های متکثر و گسترده عقل موجب می‌شود تا عینیت به عالم طبیعت مقید نشود و دانش و معرفت علمی، به گزاره‌های تجربی و آزمون‌پذیر محدود نباشد، بلکه گزاره‌های ارزشی، اخلاقی و متافیزیکی را نیز در برگیرد (پارسانیا، ۱۴۰۱، ص. ۱۶۲).

چیستی دین

دین در لغت به معنای جزا، طاعت، حکم، شأن، عادت، عبادت، حساب و ... آمده است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ص. ۱۷۵؛ طریحی، ۱۴۰۸، ج. ۶، ص. ۲۵۱). برای معنای اصطلاحی دین تعاریف متعددی برشمرده‌اند. مصداق دین در تعاریف اندیشمندان مسلمان، همان دین اسلام است و مراد این نوشتار نیز از دین، دین اسلام است. دین در معنای اصطلاحی خود به تشریح الهی بازمی‌گردد؛ توضیح آنکه دین اگرچه مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق و حقوق و رفتارهای انسانی است، اما شامل مجموعه‌ای می‌شود که با اراده تشریحی خداوند جعل شده و مراد تشریحی خداوند است. به بیانی دیگر دین مجموعه‌ای عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه خداوند سبحان برای هدایت و رستگاری بشر تعیین

شده است. در این تعریف تمام ابعاد و شاخه‌های مختلف عقاید اخلاق و جنبه‌های فقهی و حقوقی از آن حیث که مراد تشریحی خداوند هستند؛ دین خوانده می‌شوند (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ۱۷). از این رو آیت‌الله جوادی آملی در تعریف دین چنین آورده اند: «دین مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از جانب خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین شده است» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص. ۱۹). همچنین در جای دیگر بیان داشته‌اند: «دین به مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی گفته می‌شود که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها باشد» (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص. ۱۱۱).

ابعاد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دین

ذیل تعریف دین از نگاه آیت‌الله جوادی آملی، توجه به یک نکته، ضرورت دارد، دین دو بُعد دارد: ۱. بُعد هستی‌شناختی، ۲. بُعد معرفت‌شناختی. بُعد معرفت‌دینی نیز به درجه اول و دوم تقسیم می‌شود.

از منظر بُعد هستی‌شناختی دین منظومه‌ای از عقاید، اخلاق و قوانین الهی است که به منظور هدایت بشر، توسط اراده تشریحی حق تعالی جعل و ایجاد شده‌اند. از این منظر، هیچ امری جز اراده حق تعالی در پدید آمدن دین دخیل نیست، نفوس کاملی نظیر انبیاء الهی نیز در این ساحت و وظیفه‌ای جز ادراک دین ندارند (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص. ۴۵). در این صورت دین آن حقایقی است که در لوح محفوظ نزد خداوند برای سعادت انسان ایجاد شده است.

از منظر بُعد معرفت‌شناختی نیز معرفت به دین در دو صورت معرفت درجه اول به دین و معرفت درجه دوم به دین قابل بررسی است. معرفت درجه اول به دین، معرفت بدون واسطه و به اصطلاح دیگر علم حضوری به دین است. این معرفت برای انبیاء الهی در هنگام دریافت وحی الهی حاصل می‌شود. دریافت شهودی دین از سوی انبیاء علیهم‌السلام از

نوع علم حضوری و عاری از خطاست؛ این بُعد از دین فقط در اختیار انبیاء و معصومین علیهم‌السلام است. آموزه‌ها و تعالیمی که بر قلب پیامبران نازل شده است و خود را در قالب گزاره‌های متون دینی نظیر قرآن نشان می‌دهند در این دسته قرار می‌گیرند. قسم دوم معرفت به دین، معرفت با واسطه و در اصطلاح علم حصولی به دین است که انسان از طریق عقل و نقل و با رجوع به منابع دین بدان دست می‌یابد، این قسم از معرفت به دین برای انسان‌های عادی و غیر معصوم حاصل شده و ممکن است توأم با خطا باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص. ۵۶-۵۰). تفاسیری که دین‌شناسان و حاملان معرفت دینی از گزاره‌های متون دینی ارائه کرده‌اند در این دسته جای می‌گیرند.

از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی عقل و نقل دو ابزار دستیابی به معرفت از منبع وحی هستند (جوادی آملی، ۱۳۸۰، ص. ۸۱). به عبارت دیگر همانگونه که از راه نقل می‌توان به معرفت دینی دست یافت، از راه عقل نیز می‌توان به معرفت دینی دسترسی پیدا نمود. عقل نیز مانند نقل راهی است برای کشف محتوای دین، نه تعیین کننده محتوای دین.

نکته دیگری که توجه به آن به خصوص در درک معنای علوم انسانی دینی حائز اهمیت است این است که معنای دیگری نیز برای دین می‌توان در نظر گرفت و آن دین تحقق یافته در جامعه و تاریخ توسط انسان‌هاست که خود را در رفتار و منش مؤمنان و دینداران نشان می‌دهد.

ساحات چهارگانه امر دینی

بنابراین توجه به این نکته ضروری است که آنگاه امری را از دین یا دینی می‌نامیم در چهار ساحت مختلف قابل بررسی است، الف) از منظر هستی‌شناختی دین؛ ب) از منظر آگاهی و معرفت درجه اول به دین؛ ج) از منظر آگاهی و معرفت درجه دوم به دین؛ د) از

جهت دین تحقق یافته در اعمال و کنش‌های انسانی.

از میان چهار ساحت فوق، در بحث چستی و ویژگی‌های علوم انسانی دینی، ساحت سوم و چهارم مد نظر است. آنگاه که سخن از علم و علوم انسانی دینی است، ساحت سوم مد نظر است، یعنی مدعا بر آن است که چنین علمی از سنخ معرفت درجه دوم به دین و آموزه‌های دینی است. همچنین آنگاه که سخن از موضوع دینی برای علوم انسانی مطرح است، سخن در ساحت چهارم است، یعنی موضوع علوم انسانی دینی، دین تحقق یافته در اعمال و کنش انسان‌ها و جوامع انسانی است که مطابق معرفت درجه دوم به دین باشد. جزئیات این مبحث در بخش پنجم و ششم مقاله بیان خواهد شد.

چیستی علم دینی

برای انتساب علم به دینی بودن، وجوه چندی را می‌توان در نظر گرفت. این وجوه عبارتند از، دینی بودن به لحاظ موضوع، دینی بودن به لحاظ متافیزیک، دینی بودن به لحاظ روش، دینی بودن به لحاظ فرهنگ و تمدن و دینی بودن به لحاظ تجویز (پارسائیان، ۱۳۹۶).

دینی بودن موضوع؛ معیار دینی بودن علم

از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی مهمترین جهت اتصاف علم به وصف دینی بودن از جهت موضوع است و سایر وجوه ممکن در اتصاف علم به دینی بودن، استحکام و قوت مسیری را که از راه دینی بودن موضوع علوم بیان می‌شود را ندارند.

ایشان در بیان مدعای فوق چنین استدلال می‌کنند: هر علم از عوارض ذاتی موضوع خود بحث می‌کند و هنگامی که موضوع علم هویتی دینی پیدا کرد، محمولات و مسائل مربوط به آن علم نیز به تبع، این ویژگی را پیدا می‌کنند. از دیدگاه ایشان اینکه تمایز علوم با یکدیگر به سبب به تمایز اهداف و اغراضشان باشد، سخن کاملی نیست، زیرا هر چند هر

علمی دارای غرض و هدف خاصی است، اما اهداف هر علم تابع و متناسب مسائل آن علم است و هر هدف با هر مسئله‌ای تأمین نمی‌شود، از این رو هدف نمی‌تواند ممیز اصلی باشد. از سوی دیگر با تحلیل مسائل علم می‌یابیم هر مسئله دارای سه ضلع است؛ دو ضلع آن اصلی و یک ضلع فرعی است. این سه ضلع عبارت‌اند از، موضوع، محمول و نسبت. در میان این سه ضلع، محمول، فرع موضوع و عرض و وصف اوست. نسبت نیز تابع طرفین یعنی موضوع و محمول است. در نتیجه محور اساسی مسائل و علم، موضوع است؛ بنابراین مهمترین معیار تمایز علوم، تمایز موضوعات است. همچنین روش در هر علمی نیز تابع موضوع است و موضوع تعیین‌کننده این امر خواهد بود که پژوهشگر علم از چه روشی استفاده نماید، به عنوان مثال در علوم طبیعی که در ساحت طبیعی و محسوس عالم قرار دارند، استفاده از روش‌های تجربی تجویز می‌شود، اما علوم عقلی نظیر فلسفه نیازمند استفاده از روش‌ها و استدلال‌های عقلی است (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۱۲).

خداوند سبحان افزون بر آنکه مهمترین امریست که متعلق اعتقاد متدینین است، علت تشریح و ایجاد دین و اموری است که دینی تلقی می‌شود. حق سبحانه تعالی و اسماء و افعال او مقوم دین است و هر آنچه با او نسبت یابد، دینی است. به همین لحاظ اگر موضوع و متعلق علم، حق تعالی و اسماء و افعال او باشد، و یا موضوعی باشد که به او امر و نواهی حق تعالی انتساب یابد، علم به این موضوعات را می‌توان به دینی بودن وصف کرد. در دینی بودن امور نیز میان قول حق تعالی (وحي الهی) و افعال او فرقی نیست. استدلال این مطلب به صورت ساده چنین است:

۱. در تعریف علم از منظر حکمت اسلامی بیان شد علم حکایت‌کننده و نمایش‌دهنده معلوم است؛ به عبارت دیگر علم قابل تفکیک از حکایتگری‌ای که نسبت به معلوم خود دارد، نیست و حقایق جهان را نشان می‌دهد.

۲. جهان آینه و آیت حق تعالی بوده و کار و فعل او را نشان می دهد.
۳. همانگونه که قول خداوند در قرآن کریم آیه اوست، فعل او در جهان هستی که همان خلق اوست، آیات او هستند؛ در آیه بودن، هیچ فرقی بین قول خداوند (کلام الله) و فعل خداوند (فعل الله) نیست؛ تعبیر قرآن نیز میان قول و فعل خداوند به عنوان آیه بودن آنها برای حق تعالی فرق نمی گذارد.
۴. جهانی که معلوم است، موجودی است که فعل خداوند سبحان است.
۵. مهمترین راهی که دینی بودن علم را از طریق آن می توان تامین کرد، بر پایه معلوم است.
۶. علم به جهان از آن جهت که فعل خداوند و آیه و آیت اوست، علم به امری دینی است و متصف به دینی بودن می شود.
- نکته ای که باید بدان توجه نمود این است که ممکن است عالم، سکولار، ملحد و یا مشرک باشد؛ ولی الحاد یا ایمان عالم ارتباطی با حقیقت علم نمی یابد، زیرا چیزی که درون مایه علم را می سازد مجموعه گزاره های آن راجع به متعلق است. این مجموعه گزاره چه عالم مدعن شود که فعل الله است چه مدعن نشود، چون درباره فعل و حکم خداست، دینی است؛ از این رو، علمی که مربوط به نظام تکوین اند و درباره هستی هایی بحث می کنند که مستقل از اراده انسانی وجود دارند، علوم دینی اند؛ زیرا یا درباره ذات الهی و اوصاف ذاتی او بحث می کنند، نظیر آنچه که در مباحث الهیات به معنای خاص فلسفه مطرح می شود و یا درباره خلقت الهی بحث می کنند نظیر علوم ریاضی و طبیعی (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۶۹-۶۷).

ارکان هستی شناختی و معرفت شناختی علم دینی

مطلب ارائه شده در باب علم دینی، مبتنی بر دو رکن اصلی است، یک رکن هستی شناختی و دیگری معرفت شناختی. منظور از رکن هستی شناختی یعنی تفطن بر اینکه عالم، طبیعت

بی‌جان نیست، بلکه عالم خلقت و فعل الله است. منظور از رکن معرفت‌شناختی یعنی تفظن بر اینکه آنچه به عنوان علم عرضه می‌شود، باید انکشاف از واقع داشته باشد و با داشتن این دو شرط، آن علم، دینی محسوب می‌شود، بنابراین هر نظریه‌ای درباره موضوعی در صورتی که موجب یقین یا اطمینان عقلانی است و در مرز فرضیه و وهم و گمان به سر نمی‌برند، دینی محسوب می‌شوند (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۰).

البته معنای عبارت فوق این نیست که لزوم دینی بودن علم این است که تک تک گزاره‌ها یا مسائل آن درست و مطابق واقع است، زیرا فی‌المثل اگر فقه علم دینی، محسوب می‌شود، معنایش این نیست که هر مطلبی که در آن آمده است، درست و مطابق دین است؛ بلکه چون موضوع علم فقه حکم خداست، دینی تلقی می‌شود. به همین ترتیب، علم دانشمند و محقق که درباره زمین و آسمان و نظام سپهری به عنوان آیت حق بحث می‌کند، دینی است، زیرا مصداق علمی است که موضوعش فعل خداست؛ از این رو به کلیت چنین علمی، علم دینی گفته می‌شود، هر چند برخی از اقوال و مسائل آن مطابق واقع نباشد و اشتباه باشد؛ به عبارت دیگر علم دارای موضوع و مبانی پیشینی و نتایج پسینی دینی است که در درون علم از آنها بحث می‌شود و صرف وجود برخی مطالب نادرست سبب نمی‌شود کلیت آن علم از دینی بودن خارج شود. اگر مطلب و گزاره‌ای به صورت روشمند و مطابق با واقع بود، آن مطلب و گزاره دینی است، اگر مطلبی مطابق با واقع نبود دینی نیست، نه در شناخت طبیعت و نه در شناخت احکام فقهی (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص. ۹۱).

در نظریه علم دینی آیت‌الله جوادی آملی میان علوم نظری با علوم عملی (انسانی) از جهت نوع موضوع تفاوت است. از دیدگاه ایشان همه موضوعات علوم نظری، دینی هستند،

از این رو علوم مربوط با آنها در صورت توجه و رعایت دو شرط هستی شناختی و معرفت شناختی که پیش از این گفته شد، می توانند در زمره علم دینی محسوب شوند، اما به دلیل اینکه موضوعات علوم عملی (انسانی) الزاماً موضوعات دینی نیستند و ممکن است غیردینی باشند نمی توان چنین حکمی داشت؛ زیرا موضوعات این علوم با وساطت اراده انسانی ایجاد می شوند و آنچه به واسطه فعل انسانی ایجاد می شود می تواند دینی باشد و می تواند غیردینی باشد. جزئیات این دیدگاه در بخش ششم مقاله توضیح داده می شود.

چیستی علوم انسانی مدرن

امروزه علوم انسانی دربرگیرنده مجموعه‌ای از رشته‌های دانشگاهی است که جنبه‌های مختلفی از زندگی انسان را مورد مطالعه قرار می دهند؛ این علوم به دنبال درک عمیق تری از رفتار، فرهنگ، تاریخ، زبان، جامعه و تفکر انسان هستند (فروند، ۱۳۹۳، ۳-۴). علوم انسانی در مقابل علوم طبیعی است؛ این دو حوزه از جهت موضوع تفاوت اساسی با یکدیگر دارند. موضوع علوم طبیعی بررسی و تحقیق پیرامون موجودات طبیعی است، این موجودات صرف نظر از آگاهی و خواست انسان‌ها موجودند. موضوع علوم انسانی پدیده‌ها و هستی‌های انسانی است، یعنی آنچه کنش انسانی است؛ اموری که با آگاهی و توسط اراده انسانی ایجاد می شوند. بنابراین علوم انسانی علوم می هستند که سخن درباره کنش انسان و احکام و آثار و پیامدهای آن دارند (پارسانیا، ۱۴۰۰، ص. ۳۱-۳۰).

با این وجود و علی رغم اینکه تمامی نظریات و دیدگاه‌های رایج علوم انسانی در این حوزه مشترک هستند که موضوع بررسی خود را کنش انسانی و آثار و پیامدهای آن و به عبارت دیگر پدیده‌ها و هستی‌های انسانی قرار می دهند، اما معنای علوم انسانی متناسب با تطوراتی که مفهوم علم در دو قرن اخیر داشته است، دگرگون شده است. این معانی

در سه گروه قابل دسته‌بندی هستند.

معنای پوزیتیویستی^۱ علوم انسانی

از منظر پوزیتیویسم، علم دانشی آزمون‌پذیر تجربی است. در تعریف پوزیتیویستی از علم، درباره نقش آزمون اختلافاتی وجود دارد، برخی معیار علمی بودن را اثبات‌پذیری، برخی تأیید و برخی نظیر کارل پوپر ابطال‌پذیری می‌دانند؛ علیرغم این اختلافات، آزمون تجربی معیار صحت و عدم صحت و مرز میان علم و غیر علم دانسته می‌شود (چالمرز، ۱۳۸۷، ص. ۵۳). روش در علوم انسانی پوزیتیویستی، روش نظیر علوم طبیعی تلقی می‌شود. علوم انسانی پوزیتیویستی کارکرد خود را تبیین و پیش‌بینی حوادث و پدیده‌های انسانی می‌داند (Westby, 1991, Appelrouth & Edles, 2006, Allen, 2005). نتیجه این تعریف این است که همه علوم باید روشمند، و به نحو تجربی آزمون‌پذیر باشند. معنای تجربه‌پذیر بودن علم، ابتدا در علوم طبیعی مطرح بود، اما آگوست کنت که مؤسس جامعه‌شناسی نامیده می‌شود، این معنا را در علوم انسانی و اجتماعی نیز به کار برد، او معتقد بود جامعه را نیز باید نظیر علوم طبیعی مثل فیزیک، به روش تجربی بررسی کرد (ریترز، ۱۳۸۱، ص. ۱۸-۲۰). علوم انسانی پوزیتیویستی از نیمه دوم قرن نوزدهم تا نیمه اول قرن بیستم غلبه گفتمانی داشته است و البته کماکان نیز در محافل و جوامع علمی مورد استناد است.

معنای تفسیری/تفهیمی^۲ علوم انسانی

تعریف تفسیری و تفهیمی علوم انسانی قائل به تمایز روشی میان علوم انسانی و علوم طبیعی است، بر این اساس کارکرد علوم انسانی تفسیر پدیده‌های انسانی است. علوم انسانی تفهیمی و تفسیری تأکید بر تمایز حوزه حیات انسانی با موجودات طبیعی دارد. بر

1 . Positivism

2 . Interpretation

این اساس بررسی پدیده‌های انسانی نظیر بررسی پدیده‌های طبیعی از طریق مشاهده و تجربه ممکن نیست، بلکه از آنجا که پدیده‌های انسانی اموری آگاهی مدار هستند که با اراده و هدف انسان‌ها پدید آمده‌اند، از این رو صرفاً با توجه به قصد و هدف انسان‌ها قابل «فهم» هستند؛ زیرا در جهان انسانی ممکن است یک کنش واحد، در بسترهای متعدد و بر اساس اهداف مختلف، معانی و در نتیجه تحلیل‌های متمایزی یابد (بتون و کرایب، ۱۳۸۴، ص. ۱۵۱-۱۴۹). به عنوان مثال در وقت سخن گفتن انسان صوتی تولید می‌شود که ویژگی‌های فیزیکی خاصی دارد و تحلیل آن تخصص فیزیکدان است، اما این کنش صرفاً در تولید صوت محدود نمی‌شود و تولید و انتقال معانی حقیقت آن کنش است که در پس اصوات قرار دارد، بنابراین حوزه حیات انسان، فهمیدنی است و با مشاهده صرف درک نمی‌شود (پارسانیا، ۱۴۰۱، ص. ۲۸۲-۲۷۵). اگرچه در رویکرد تفسیری و تفهیمی به علوم انسانی نیز علم در معنای تجربی و آزمون پذیر مدنظر قرار دارد، اما علوم انسانی تفهیمی موضوع خود را وجه معنامدار پدیده‌های انسانی قرار می‌دهد و نه وجه فیزیکی آن‌ها، بنابراین علی‌رغم شباهت روشی، علوم انسانی تفهیمی پدیده‌های انسانی را از آن جهت که حاوی معنا هستند موضوع مطالعه علم در معنای پوزیتویستی قرار می‌دهد (بتون و کرایب، ۱۳۸۴، ص. ۱۵۳-۱۵۱). برداشت تفهیمی و تفسیری نسبت به حوزه حیات انسانی در نیمه اول قرن بیستم شکل گرفت و آثار ماکس وبر نمونه این برداشت از معنای تفسیری علوم انسانی (Weber, 1947).

معنای برساختی^۱ علوم انسانی (پست مدرن)

این معنای علم از دهه ششم قرن بیستم گسترش پیدا کرد. این معنای از علوم انسانی برآمده

از معنای پیشین است. در این تلقی، معنا و مفهوم علم و مبانی و اصولی که علم تجربی بر آن‌ها تکیه دارد، همگی در زمره معانی و مفاهیمی هستند که انسان‌ها با اعتبارات تاریخی و فرهنگی خود می‌سازند و شأن علمی ندارند. از دیدگاه برساختی به علوم انسانی، معنا و مفاهیم علوم انسانی کشف نمی‌شوند بلکه ساخته می‌شوند (Crotty, 1998, 42).

بر اساس این نگاه، معرفت‌های تجربی، مبتنی بر معرفت‌های غیر تجربی و غیر علمی است. از این منظر رابطه علم با معرفت‌های غیر علمی، رابطه‌ای بیرونی نظیر رابطه علم با موضوع آن، یا رابطه سوژه با ابژه نیست، بلکه رابطه‌ای درونی است؛ چراکه علم هویت خود را وامدار معرفت‌های غیر علمی است. این معرفت‌های غیر علمی می‌توانند اسطوره، ایدئولوژی، فلسفه، دین و مانند آن باشند. علم در این تلقی، هویت مستقل و تمایز خود از معرفت‌های غیر علمی و خصلت روشنگری و حکایت‌گری از حقیقت را از دست می‌دهد. اگر در تلقی پوزیتیویست‌های کلاسیک و متقدم، انسانیت به موضوعات طبیعی ملحق می‌شد و تفاوتی بین علوم طبیعی و علوم انسانی لحاظ نمی‌شد؛ اما در تلقی پسامدرن، موضوعات طبیعی به حوزه انسانیات ملحق می‌شود و علوم طبیعی در قلمرو انسانیات قرار می‌گیرد (پارسانیا، ۱۴۰۱، ۲۸۳ - ۲۸۲).

چیستی علوم انسانی از منظر آیت‌الله جوادی آملی

آیت‌الله جوادی آملی تعریف ویژه‌ای برای علم انسانی بیان می‌کنند که با تعریف پوزیتیویستی، تفهیمی و تفسیری و نیز با تعاریف مابعد تجربی و پسامدرن مغایرت دارد. تعریف ایشان از علوم انسانی، معنای گسترده‌ای از علم است که محدود به دانش تجربی نمی‌شود، این تعریف متناسب با هستی‌شناسی ایشان و نگاهی است که به طبقه‌بندی انواع موجودات و به تبع آن شکل‌گیری علوم مختلف متناظر با آن‌ها دارد.

هستی شناسی موضوع علم و طبقه بندی علوم

از دیدگاه آیت الله جوادی آملی هستی منحصر در امور مادی نیست و از این رو عرصه مواجهه انسان با عینیت و واقعیت، تنها موجودات طبیعی نیست، بلکه هستی اعم از ماده و فراماده بوده و مواجهه آدمی با آن نیز مراتب گسترده هستی را در بر می گیرد؛ از هستی مطلق تا هستی های محدود و مادی. کانون مواجهه آدمی نیز هستی های محسوس طبیعی و فیزیکی و یا هستی مقید نفس آدمی نیست، بلکه هستی های عقلی عام و فراگیری است که با احاطه، شمول و گستردگی خود، معارف ضروری غیر مقید و غیر زمانی را تأمین می کنند. هستی ها و عینیت هایی که در معرض این معنای از علم قرار می گیرند، شامل هستی های طبیعی، هستی های فوق طبیعی و هستی های انسانی است (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۱۵۵-۱۵۳).

بر اساس این دیدگاه، طبقه بندی علوم، متناظر با مراتب و ابعاد گوناگون هستی است. هستی هایی که معلوم انسان واقع می شوند، یا هستی های انسانی هستند و یا غیر از هستی های انسانی. مراد از هستی های انسانی، موجوداتی است که با آگاهی و اراده انسان ایجاد می شود؛ یعنی اراده انسان مقوم تحقق آنهاست. هستی های دیگر، موجوداتی هستند که مستقل از اراده و آگاهی انسان موجودند؛ این هستی ها شامل موجودات طبیعی و فوق طبیعی می شوند. بنابراین علوم از جهت موضوع و معلوم به دودسته تقسیم می شوند. دسته اول علوم هستند که موضوع آنها مستقل از اراده انسان وجود دارند و دسته دوم علوم هستند که موضوع آنها با آگاهی و اراده انسان ایجاد می شود. قسم اول را علوم نظری و قسم دوم را علوم عملی می خوانند (پارسائیان، ۱۴۰۱، ص. ۱۶۴).

موجوداتی که مستقل از اراده انسان تحقق دارند، به سه بخش کلی تقسیم می شوند:

۱. موجودات طبیعی و فیزیکی، ۲. مجردات ناقص، ۳. مجردات تام. این سه دسته

موجودات، سه نوع علم را به دنبال می‌آورند: ۱. علوم تجربیدی، ۲. علوم نیمه‌تجربیدی و نیمه‌تجربی، ۳. علوم تجربی محض. علوم دسته نخست را متافیزیک، فلسفه به معنای خاص، علم کلی و یا فلسفه اولی می‌نامند. علوم دسته دوم را ریاضیات، فلسفه ریاضی، علوم ریاضی و یا فلسفه وسطی می‌نامند. علوم دسته سوم را طبیعیات، فلسفه طبیعی، علوم طبیعی و یا فلسفه ادنی می‌نامند. مجموعه علوم سه‌گانه فوق، علوم نظری، فلسفه نظری و یا حکمت نظری خوانده می‌شود. وجه مشترک همه آنها این است که درباره هستی‌هایی سخن می‌گویند که مستقل از اراده انسان موجود است (پارسائیا، ۱۴۰۱، ص. ۱۶۵).

هر موجود جسمانی، از آن جهت که جسم است، احکامی دارد که در علومی جزئی نظیر مکانیک مطرح می‌شود؛ اما برای هر موجود جسمانی، احکام دیگری نیز وجود دارد که مربوط به جسم بودن آن نیست، بلکه مربوط به اصل وجود آن است. این بخش از احکام، نه تنها شامل موجودات جسمانی می‌شود، بلکه موجودات غیر جسمانی را نیز فرامی‌گیرد. به این احکام، احکام متافیزیکی می‌گویند. بنابراین، متافیزیک گسسته از فیزیک و خارج از آن نیست، بلکه محیط بر فیزیک و حاکم بر آن است. به همین قیاس، علم متافیزیک، علمی است که بر علم طبیعی حاکم است. کلمه «فوق» در فوق طبیعت، و کلمه «متا» در متافیزیک، به معنای امری در عرض موجودات طبیعی و فیزیکی نیست. «فوق» و «متا» در این دو ترکیب، نظر به نفی قید طبیعی و فیزیکی دارد؛ یعنی این علم، از موجوداتی سخن می‌گوید که در طول طبیعت بوده و محیط بر آنها است؛ به همین دلیل، احکام آنها نیز مسلط بر موجودات طبیعی بوده و در آنها جاری است (پارسائیا، ۱۴۰۱، ص. ۱۶۶).

دسته دوم علوم در طبقه‌بندی حکمت اسلامی، علوم عملی است. این علوم دربرگیرنده موضوعاتی هستند که با اراده انسان ایجاد می‌شوند، از این علوم در جهان

مدرن با عنوان علوم انسانی یاد می‌شود، در فرهنگ اسلامی از علومی که موضوعات آن‌ها با اراده انسانی ایجاد می‌شود با عنوان علوم عملی یاد می‌شود (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ۱۵۳). فارابی در تحصیل السعاده این علوم را علم انسانی می‌نامد (فارابی، ۱۹۹۵ م) و آیت‌الله جوادی آملی نیز این معنا را می‌پذیرند.

موضوع علوم انسانی

موضوع علوم انسانی هستی‌هایی است که توسط انسان ایجاد شده‌اند. درباره هستی‌هایی که با اراده انسانی ایجاد می‌شوند در میان حکمای اسلامی معاصر علامه طباطبایی مباحثی را با عنوان اعتباریات مطرح کرده‌اند که به تحلیل این امور اختصاص دارد. آیت‌الله جوادی آملی نیز که از شاگردان مطرح ایشان است این بحث را در آثار مختلف خویش تقریر نموده‌اند. ایشان معتقد است تاکنون بحث اعتباریات فقط در بحث علم مطرح شده و گفته می‌شود علم و ادراکات انسان یا حقیقی و یا اعتباری است، اما صحیح‌تر این است که تقسیم مزبور در آغاز فلسفه قرار گیرد و گفته شود موجود یا حقیقی است و یا اعتباری، موجود اعتباری نیز انواع و اقسامی دارد (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۱۵۶).

مراد از موجودات حقیقی در این تقسیم‌بندی اموری هستند که اراده و خواست انسان نه در وجود ذهنی و نه در عینیت آن‌ها سهمی ندارد، موجودات حقیقی موجوداتی هستند که انسان آن‌ها را می‌یابد. مثلاً سه ضلع داشتن مثلث و یا صد و هشتاد درجه بودن مجموع زوایای مثلث و ضرورتی که در این امور ادراک می‌شود، با خواست و اراده انسان پدید نیامده و همچنین تغییر پیدا نمی‌کند. موجودات حقیقی نیز موجوداتی هستند که خواست و اراده انسانی در واقعیت آن‌ها سهمی ندارد، اما موجودات اعتباری و غیر حقیقی و اعتباری، قائم به نفس، ادراک، خواست و اراده انسانی هستند. آنچه با اراده انسان ایجاد می‌شود،

متوقف بر اعتباری است که انسان انجام می‌دهد، یعنی انسان قبل از اینکه به عملی مبادرت ورزد، تصویری از موضوع و محمول عمل خود دارد و در ظرف ادراک خود ربط و پیوندی میان آن دو برقرار می‌کند و سپس همین ارتباط و پیوندی که در ظرف ذهن بین دو شیء برقرار کرده است، به صورت عینی و در عمل در رفتار خود محقق می‌سازد (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۱۵۷). به عنوان مثال انسان آب و نوشیدن آن را تصور می‌کند، اگرچه بین این دو مفهوم ربط و پیوند ضروری و منطقی وجود ندارد و نسبت آن دو با یکدیگر امکان است، اما انسان ابتدا ربط ضرورتی را که پیش‌ازاین در ادراکات حقیقی خود، بین دیگر موضوعات و محمولات یافته است، بین آب و نوشیدن اعتبار می‌کند، این اعتبار تصرف و عملی است که انسان در قلمرو ذهن انجام می‌دهد، زیرا در ظرف ذهن چنین پیوندی بین موضوع و محمول مذکور نیست، انسان پس از برقرار کردن این اعتبار در ذهن که از آن به «باید» یاد می‌کند، در جهان عینی نیز چنین ملازمه و پیوندی را ایجاد می‌کند و آب را می‌نوشد (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۱۵۸). این فرایند در اعتبارات اجتماعی همانند مقررات و قواعد راهنمایی و رانندگی نیز تحقق پیدا می‌کند. قواعد و مقررات راهنمایی و رانندگی پدیده‌هایی نیستند که با صرف نظر از اعتبار و عمل انسان‌ها عینیت و واقعیت داشته باشند. اگر ماشین‌ها با سرعت از دو طرف جاده عبور می‌کنند، بدون اینکه با یکدیگر تصادف کنند، به این دلیل است که همه افراد رانندگی از یک سمت خاص را که اعتباری اجتماعی است، در ظرف خارج از ذهن خود عینیت می‌بخشند (پارسانیا، ۱۴۰۰، ص. ۳۲).

بدین ترتیب موجوداتی در قلمرو ذهن و نیز در عمل عینی انسان پدید می‌آیند که قائم به خواست و اراده انسان هستند، این موجودات در قبال موجودات دیگر قرار می‌گیرند که قائم به خواست و اراده انسان نیستند. این موجودات، موجودات اعتباری

نامیده می‌شوند. اعتباری بودن آن‌ها به معنای غیرواقعی بودن آن‌ها نیست، اعتبارات اگر در قلمرو ادراکات باشند، واقعیت آن‌ها موجود به وجود ذهنی است و اگر در قلمرو اعمال خارجی آدمیان باشد، واقعیت آن‌ها واقعیتی آشکار و عینی است، اعم از اینکه فردی یا اجتماعی باشد (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۱۵۸).

موجودات اعتباری نیز در یک تقسیم بندی به دو قسم تقسیم می‌شوند: دسته‌ای از اعتباریات برمدار اغراض وهمی و خیالی شکل می‌گیرند، بنابراین پوچ و تهی هستند. دسته دیگر، اعتباراتی هستند که منبع قبلی و بعدی دارند و ناظر به گذشته و آینده موجود در حرکت شکل می‌گیرند. این امور اعتباری با عمل صالح و غیر صالح شدن به صورت بهشت و جهنم درمی‌آیند و در مراتب عالیّه نیز به صورت عالم قضا و قدر مطرح می‌شوند (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۱۵۶).

معیار اسلامی بودن علوم انسانی از منظر آیت‌الله جوادی آملی

همانگونه که در بیان چیستی علم دینی بیان شد، حضرت آیت‌الله جوادی آملی، مسیرهای متعددی را برای پاسخ به معیار دینی بودن علم بیان کرده‌اند و در میان مسیرهای متعدد، ایشان مهمترین معیار تمایز علوم از یکدیگر را موضوع علوم می‌دانند.

ایشان معتقدند برخلاف علوم طبیعی، دینی بودن موضوع علوم، حوزه علوم انسانی و اجتماعی را به صورت مطلق فرامی‌گیرد، زیرا میان موضوع این دو گونه متمایز علم تفاوت اساسی است. براساس نگاه دینی به‌رغم آنکه همه هستی‌های مستقل از اراده انسان، فعل، آیه و آیت حق تعالی دانسته می‌شود، اما همه هستی‌هایی که به فعل انسان بازمی‌گردد از این نوع تلقی نمی‌شود؛ یعنی موضوعات علوم طبیعی، موضوعاتی هستند که خلق بلاواسطه الهی محسوب می‌شوند و علوم مربوط به آن‌ها از این جهت که مطالعه

کتاب خلقت است دینی تلقی می‌شود، اما موضوعات علوم انسانی و به عبارت دیگر اعتبارات انسانی الزاماً موضوعات دینی نیستند و ممکن است غیردینی باشند؛ زیرا این اعتبارات فعل انسان‌ها هستند و افعال انسان نظیر موضوعات علوم نظری نیستند تا بدون وساطت اراده و فعل انسان محقق شوند (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۱۵۵-۱۵۴).

علمی که موضوع آن‌ها فعل انسان است، نظیر سیاست، حکومت، مدیریت، قضاوت، تجارت، اقتصاد و ... تنها در صورتی دینی خواهند بود که مطابق با دستورها و قوانین الهی باشند، یعنی موافق با اراده تشریحی خداوند سبحان باشند؛ اما اگر موضوعاتی که با اراده و اعتبار انسان ایجاد می‌شوند، مطابق با دستورها و قوانین الهی نباشند، یعنی موافق با اراده تشریحی خداوند سبحان نباشند، از همین لحاظ می‌توان آن‌ها را غیردینی و غیر اسلامی خواند.

علوم انسانی علمی هستند که موضوع آن‌ها بنا بر مشیت الهی با اراده و عمل انسانی واقعیت پیدا می‌کند و به همین دلیل موضوع آن‌ها اگرچه ذیل مشیت عام و رحمت گسترده خدا تکویناً شکل می‌گیرد، اما به دلیل سهم و مسئولیتی که انسان‌ها در تحقق آن‌ها دارند، در معرض اراده تشریحی خداوند نیز قرار دارند و اراده تشریحی خداوند برخلاف اراده تکوینی او قابل تخلف است و انسان‌های عصیان‌گر می‌توانند برخلاف آن انجام دهند. همه آنچه در عرصه حیات انسانی پدید می‌آید و همه آنچه اعتباریات انسانی نامیده می‌شود موافق اراده و خواست تشریحی خداوند نیست. مناسبات و روابط و نظامات حقوقی و یا اجتماعی انسان‌ها و آنچه در عرصه هنر، ادبیات و مانند آن شکل می‌گیرد در صورتی که موافق اراده تشریحی خداوند باشد موضوع آن‌ها موضوعی مستقیماً دینی خواهد بود، یعنی موضوع آن‌ها اعتباری و کنشی انسانی و در عین حال دینی است و اگر

موافق اراده تشریحی خدا نباشد موضوع آنها غیردینی است و چون علم از جهت موضوع به دینی و یا غیردینی بودن متصف شود، این بخش از علوم انسانی غیردینی خواهد بود (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۱۵۸).

ضرورت بازسازی روش‌های متداول در علوم انسانی اسلامی

در بیان معیار اسلامی بودن علوم انسانی براساس موضوع توجه به دو نکته لازم است: نخست اینکه اسلامی بودن علوم براساس موضوع بدین معنا نیست که علوم انسانی اسلامی از روش‌های متداول علوم انسانی بهره برد، بلکه ضروری است که روش در علم تابع موضوع قرار گیرد و به نحوی استفاده شود که بتواند وجه دینی بودن موضوع را آشکار سازد، از این رو تاکید بر موضوع از جهت محوری بون نقش آن نسبت به سایر جهات علم است، و تاکید بر آن بدین معنا نیست که به عنوان مثال در توصیف و تبیین کنش اجتماعی دینی که موضوع علوم اجتماعی اسلامی قرار می‌گیرد صرفاً از روش تجربی مرسوم که پدیده‌های انسانی را در حد سطح محسوس و تجربی بررسی می‌کند، استفاده شود، بلکه می‌بایست به گونه‌ای این روش‌ها بازسازی شوند که امکان فهم وجه دینی بودن موضوع نیز آشکار باشد.

ضرورت تمایز میان انواع انسان‌شناسی

دوم آنکه میان شناخت انسان و افعال او به عنوان خلقت الهی و شناخت پدیده‌ها و اعتباریات انسانی به معنای آنچه که با اراده و آگاهی انسان ایجاد می‌شود، تفاوت است. انسان‌شناسی به معنای نخست، آیت‌شناسی است، اما کنش‌های ارادی که انسان انجام می‌دهد می‌تواند آیت الهی نباشد. ساحات وجودی انسان که به تکوین بازمی‌گردد، از آیات الهی است، اما اعتباریات او و کنش‌هایی که با واسطه اراده خود انجام می‌دهد،

مستقیماً به تکوین بر نمی‌گردد؛ از این رو، خداوند سبحان به پیامبر خود دستور می‌دهد تا از کسانی که به عصیان می‌پردازند اعلان براءت کند (شعرا، ۲۱۶). خداوند سبحان می‌فرماید سیئات و معاصی و مانند آن برای ما نیست برای شماست (نساء، ۷۹)، چون بازگشت تمام معاصی به نقص است، و نقص در فعل الهی راه ندارد. بنابراین نمی‌توان شناسایی و علم به فعل انسان را تنها از این باب که علم به مظهر مشیت الهی است، دینی دانست، زیرا ممکن است فعل و عمل آدمی مظهر اضلال الهی باشد، در نتیجه علم به آن علم دینی نیست (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۱۶۰).

نتیجه اینکه، علوم انسانی نظیر علوم طبیعی نیست که بتوان به صورت کلی و در همه موارد آن قائل بود که همه آن حتماً دینی است؛ بلکه اگر مطابق با دستورهای دین بود دینی است و اگر این چنین نبود دینی نیست. علم دینی در علوم انسانی هنگامی وجود دارد که موضوع آن الهی باشد و آن وقتی است که کنش و فعالیت‌های انسان‌ها مطابق با فرمان و اراده الهی باشد (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص. ۱۶۰). پس علوم اجتماعی و انسانی را با نظر به موضوعات آن‌ها می‌توان به دو قسم دینی و غیردینی و یا اسلامی و غیراسلامی تقسیم کرد.

نتیجه‌گیری

از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی حوزه مواجهه انسان با واقعیت، تنها موجودات طبیعی نیست، بلکه مراتب گسترده موجودات از موجود مطلق تا موجودات محدود و مادی را در برمی‌گیرد. از سوی دیگر ایشان معتقد است موجود یا حقیقی است و یا اعتباری. موجودات حقیقی، موجوداتی هستند که مستقل از اراده و آگاهی انسان موجودند. مراد از موجودات اعتباری، موجوداتی است که با آگاهی و اراده انسان ایجاد می‌شود؛ یعنی اراده انسان مقوم تحقق آنهاست. اعتباری بودن برخی موجودات به معنای غیرواقعی بودن آنها نیست، بلکه به معنای واسطه بودن اراده انسان در ایجاد آنهاست. موجودات اعتباری اگر در قلمرو ادراکات ذهنی باشند، واقعیت آنها موجود به وجود ذهنی است و اگر در قلمرو کنش‌های خارجی انسان‌ها باشند، واقعیت آنها آشکار و عینی است، اعم از اینکه فردی یا اجتماعی باشد. موجود اعتباری نیز انواع و اقسامی دارد؛ قسمی از آن برمدار اغراض وهمی و خیالی است و در نتیجه پوچ است. قسم دیگری، اعتباری است که منبع قبلی و بعدی دارد و ناظر به گذشته و آینده موجود در حرکت شکل می‌گیرد.

آیت‌الله جوادی آملی علوم انسانی را علومی می‌داند که موضوع آن یعنی آنچه معلوم انسان واقع می‌شود، هستی‌های انسانی (اعتباری) هستند. این قسم از علوم در حکمت و اندیشه اسلامی علوم عملی، فلسفه عملی و حکمت عملی نیز نامیده می‌شوند. همچنین این علوم در حکمت اسلامی از سوی فارابی «علم انسانی» نیز نامیده شده‌اند و آیت‌الله جوادی آملی نیز همین معنا را از علوم انسانی می‌پذیرند. در این تعریف، علم انسانی نه به علم طبیعی ملحق می‌شود و نه در برابر آن قرار می‌گیرد، بلکه در مقابل علومی قرار دارد که موضوعش هستی‌های حقیقی و غیر انسانی است که شامل متافیزیک، ریاضیات

و فیزیک می‌شود، این علوم در حکمت و اندیشه اسلامی علوم نظری نامیده می‌شوند. ایشان معتقد است معیار دینی بودن علم، دو امر است که یکی معرفت‌شناختی و دیگری هستی‌شناختی است. از منظر معرفت‌شناختی به این باید توجه داشت که آنچه به عنوان علم عرضه می‌شود، باید انکشاف از واقع داشته باشد، بنابراین هویت علم و از جمله علوم انسانی در انکشاف آن نسبت به معلوم است. از منظر هستی‌شناختی نیز باید توجه به این مطلب داشت که آنچه در عالم رقم می‌خورد خارج از مشیت الهی نیست و از این رو در قلمرو امر الهی و دینی قرار دارد، البته ایشان با تمایز میان دو دسته معلومات در علوم طبیعی و علوم انسانی، معیار اسلامی بودن علوم انسانی را علاوه بر انکشاف علم نسبت به معلوم، تطابق موضوع (یعنی هستی‌های اعتباری) با مراد تشریحی خداوند می‌دانند، بدین صورت که اگر موضوع علوم انسانی در نسبت با اراده تشریحی خداوند در نظر گرفته شود و علوم انسانی متکفل بررسی کنش انسانی از آن جهت باشد که آن کنش محقق‌کننده اراده تشریحی خداوند است، آن موضوع قابل اطلاق به دینی بودن خواهد بود و در این صورت علوم انسانی اسلامی محقق خواهد بود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. امام جعفر بن محمد الصادق (۱۴۰۰ ق). مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه. منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام. قم: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۴. بنتون، تد؛ کرایب، یان (۱۳۸۴). فلسفه علوم اجتماعی، بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی. ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد. تهران: نشر آگاه.
۵. پارسانیا، حمید (۱۴۰۰). جهان‌های اجتماعی، قم: کتاب فردا.
۶. _____ (۱۴۰۱). فلسفه و روش علوم اجتماعی، قم: بوستان کتاب
۷. _____ (۱۴۰۲). بیست پرسش درباره علم دینی، تهران: انتشارات موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۰). انتظار بشر از دین، قم: موسسه اسراء.
۹. _____ (۱۳۸۱). شریعت در آینه معرفت، قم: موسسه اسراء.
۱۰. _____ (۱۳۸۷). منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم: موسسه اسراء.
۱۱. _____ (۱۴۰۱). علم دینی، تحقیق و تنظیم: حمید پارسانیا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. چالمرز، آلن، اف (۱۳۸۷). چیستی علم، درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: انتشارات سمت.
۱۳. فارابی، ابونصر محمد بن محمد (۱۹۹۵ م). تحصیل السعاده، بیروت: دار و مکتبه هلال.
۱۴. فروند، ژولین (۱۳۹۳). نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین (۱۴۰۴ ق). المفردات فی غریب القرآن؛ چاپ دوم، تهران: دفتر نشر کتاب.
۱۶. ریتزر، جورج (۱۳۸۱). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، محسن ثلاثی، تهران: علمی.
۱۷. طریحی، فخرالدین (۱۴۰۸ ق). مجمع البحرین؛ تحقیق السید احمد الحسینی، الطبعة الثانية، نشر الثقافه الاسلامیه.

18. Crotty, Michael (1998), the Foundations of Social Research ‹Meaning and Perspective in the Research Process, London ‹Sage Publication Ltd.
19. Weber, M. (1922, 1947) the Theory of Social and Economic Organisation. New York ‹ Oxford University Press.
20. Westby, David L. (1991), the Growth of Sociological Theory, New Jersey: Prentice-Hall.
21. Appelrouth, S. and L. D. Edles (2006), Sociological Theory in the Contemporary Era: Text and Readings, London: Pine Forge Press.
22. Allen, Kenneth (2005), Explorations in Classical Sociological Theory: Seeing the Social World, London: Pine Forge Press.

